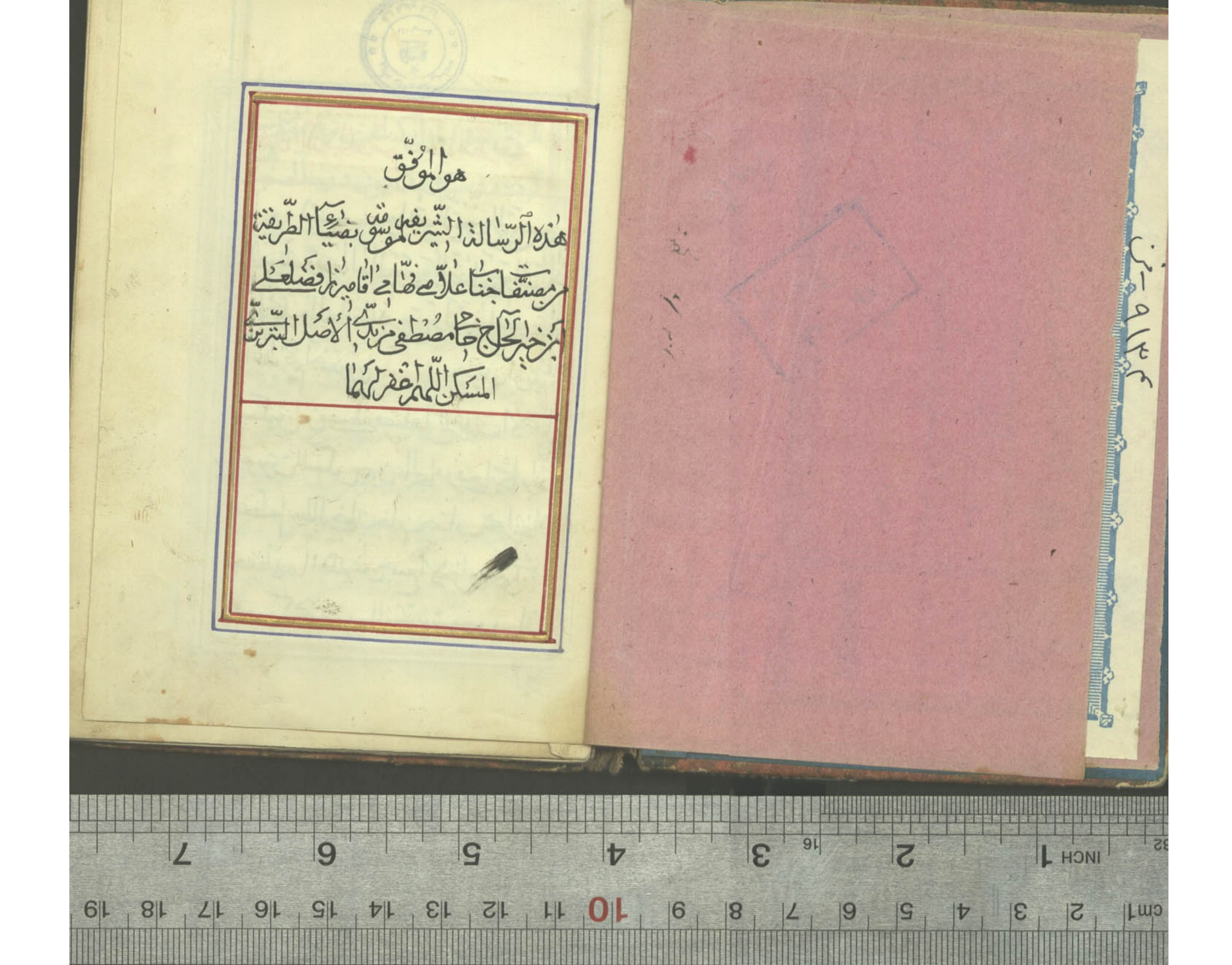

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۵۵۷۱
خطی «فهرست شده»
۹۳۱۳
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد



هو الموفق

هذه الرسالة الشريفة الموسومة بضياء الطريقة
من مصنفات جناب علامة فهامة آقا ميرزا فضلعلى
بن خير الحاج حاج مصطفى مرندى الأصل التبريزى
المسكن اللهم اغفر لهما



هذه الكتاب الموسوم بضياء الطريقه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على محمد واله الطاهرين ولعنة الله على
اعدائهم اجمعين اما بعد چنين گويد بنده
مسكين ابن مصطفى فضلعلى المرندى الاصل
تبريزى المسكن چون عاليجاه رفيعجايگاه برادر مكرم
معظم ابوطالب خان خلف جناب محرابخان
حفظهما الله عن جميع الاحزان خواهش
فرمود كه مختصر رساله تحرير شود در بيان

طريق

طريق سير و سلوك كه باعث ترقى نمودن سالك
گردد در سير نمودن چون در حالى خواهش
فرمود كه قلب مبتلا بود بانواع و اقسام امراض
والم و بيان نمودن اين طور مطالب لازم گرفته
بود فى الجمله فراغ و چون انجاح ازان وجود
بود كه رد نمودن سؤال و ممكن نبود و بعضى
لا يسقط الميسور بالمعسور قبول نموده خواهش
انجاح او اين رساله الشريفه را مسمى نمودم
بضياء الطريقه فالله هو الموفق وعليه
الاعتصام و در دو فصل بيان خواهيم
نمود ان شاء الله فصل اول بدانكه

لازمست هر سالك را اگاه شود و بیدار گردد
از خواب غفلت و همه اوقات در تفکر بوده و
نظر نماید در افاق و انفس و رمانیکه حالت
سالك بیدار گردید و اصحبت نفس اماره
بسوا انسا الکرا نواند خراب نماید و اینمعنی بسی
ظاهر است در نظر هر عاقل و کامل که از برای
هر وجود دشمنی در پیش او موجود است
که عبارة از نفس ان وجود باشد و همه
اوقات ان نفس در پیش آن موجود است
و میخواهد صاحب خود را ضایع نماید
علی الخصوص رمانیکه ان وجود در خواب

غفلت باشد و پردهٔ غفلت در چشم و
گوش و قلب او رسیده باشد و اصحبت
در همچون وقت ان نفس کمال غلبه را
دارد در ان وجود و افسادها در ملك
وجود ظاهر کند بهر نحو که بخواهد افساد نماید
در دین و ایمن او و هرگاه تو بنظر بصیرت
نظر کنی بعالم خواهی فهمید هر افساد که در عالم
ظاهر است اصل ان افساد بواسطه غفلت است
چون رمانیکه شخص غفلت نمود دشمن
ان شخص قوة پیدا کند که عبارة از ان نفس
اماره بسوا است و معلوم است قوة آن

نفس هم بواسطه ابلیس است چون مبدا هرگاه بخواهد
ابلیس ره بانسان پیدا کند لامحاله بواسطه نفس
اماره بسو ره پیدا کند بعلت اینکه نفس اماره ملاحظه
نمی نماید در کثافت نه مثل جسمست که از عالم جسم باشد
که راه ابلیس بسته باشد از و بلکه نفس اماره بسو
برزخست یعنی از عالم جسم بالاتر است و از عالم
مجردات نیست و با اینکه از عالم مجردات نیست تعلق دارد
بجسم و جسم مرکب اوست و میتواند حکم خود را
در جسم ظاهر نماید از انجهة بود که گفتم عالم نفس
اماره بسو برزخست و ابلیس علیه اللعنة و
العذاب ره یابد بواسطه این نفس اماره بسو

هرگاه

وهرگاه نفس اماره بسو را ملاحظه نمی نماید عالم او با عالم
ابلیس یکی است چون اینطور است عالم نفس اماره
بسو لهذا ان لعین علیه اللعنة والعذاب هر افساد
بخواهد بکند بواسطه نفس اماره بسو میکند و
این نفس اماره مظهر کلیه ابلیس است و جمیع افسادهای
خود را بنفس اماره بسو القا مینمود چون این طور است
نفس اماره بسو از انجهة است حق تعالی جل شانه
فرموده اُقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ وَ تُوبُوا اِلیٰ بارِئِكُمْ یعنی
نفسهای خودتانرا بکشید و رجوع نمائید برب
خودتان و تواکله کشتن نفس اماره بسو
اینست که ان نفس مظهر ابلیس نگردد و حکایت

یعنی کشتن انها همین است که بر خلاف اراده نفس اماره بسو

ابلیس نکند و هرگاه نفس مظهر ابلیس شود معلوم است
جمیع افسادهای خود را در عالم او ظاهر کرده اند بقیه
قابلیت آن نفس اماره بسوی یا بگاه بمکنی در عالم
ظاهر در هر نفس اماره آن لعین علیه اللعنه ظهوری
ظهور کرده و از افسادهای خود را ظاهر کرده
در او بعضی نفس را بطور مظهر افساد خود
کرده که در توحید افساد کند و توحید خلق را
بواسطه افساد آن نفس اماره بسوی ضایع نماید
ایا ملاحظه نمکنی مخلوقات را که بعضی از ایشان
بت پرست شدند و بعضی گاو پرست و بعضی
شمس پرست و بعضی ستاره پرست و بعضی

اعتقاد

کرده اند خلق با خالق مناسبت دارد و عاقبة الامر قید
خلقیت میرود باز جمیع خلق خدا میشود چنانچه هرگاه
اکثر نفوس را ملاحظه نمائی این اعتقاد را خواهی فهمید
چنانچه گفتند با ریاضت میتوان الله شد همبوان
موسی کلیم الله شد با این شعر دلیل واضح نیست
که خلق را عاقبة خدا دانند چنانچه در شعر خود
این معنی را صریح بیان نموده که زمانیکه ریاضت
کشید شخص بواسطه ریاضت خدا شود و از این
طایفه است بعضی جهال که مرشد خودشان را
خدا دانند نعوذ بالله من سخط الله پس اگاه
شدی این طور افساد که در توحید خلق ظاهر است

بواسطه ان نفس اماره بسوء است که مظهر ابلیس شده است
وان لعین ان افساد را دران نفس ظاهر کرده و
بواسطه ان نفس اماره بسوء خلقرا از طریق حق
باز کردانیده چنانچه هرکاه فی الجمله نکاه بکنی خلق
عالمرا خواهی فهمید انچه را که عرض نمودم وخواهی
شناخت اشخاصی را که معتقد کردیدند ایطور
اعتقادرا وان نفس اماره بسوء را هم خواهی
شناخت که مظهر ابلیس کردیده واینکونه افساد
بواسطه ان نفس اماره بسوء است که توحید خلقرا
ضایع وباطل کردانیده اللهم احفظنا من
شرور هذه النفوس الخبیثة وهمچنان بعض

نفوس ان لعین علیه اللعنة والعذاب مظهر خود
نموده وافساد در دایره نبوة نموده بواسطه آن
نفس طامع با بنطور که دایره انبیاء را دایره مخصوصه
نمیدانند که عبارة از صد وبیست وچهار هزار
پیغمبر باشد که اول او جناب ادم است واخر او جناب
خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله است صلوات الله
علیهم اجمعین بلکه اعتقاد کرده اند هر وجود
میتواند دایره انبیاء قدم بکذارد واز اینجهة است
در هر عصر ودر هر زمان بعض نفوس خبیثه
اظهار نبوة نموده اند وخواستند خود را
در دایره نبوة داخل کنند وحق تعالی تا

بطلان ایشانرا ظاهر نمود و میان خلق ایشانرا
رسوا نمود و جمیع اهل آن زمان از بطلان
او آگاه شدند و فهمیدند که از طرف ابلیس است
و نه از طرف حق تعالی چنانچه در این زمان دیدی
آن نفس خبیثه را که اظهار نبوة نمود که عبارة
از میرزا علی محمد شیرازی علیه اللعنة و العذاب
باشد و کتاب خرافات درست نموده بود و اسم اورا
کتاب آسمانی گذاشته بود و ادعای نبوة نمود و جمعی
فته خلق از حیوانات کمتر و از خود بی خبران
مآب بدون اطاعت آن ملعون را اختیار نمودند
و اورا پیغمبر دانستند و لله الحمد از برکت صاحب

شریعت

شریعت بطلان آن خبیث ظاهر گردید و حق
تعالی بدست پادشاه جمجاه اسلام پناه ادام الله
ملکه به درک اسفل روانه نمود و جمیع خلق از کفر او
آگاه شدند و بطلان مذهب آن لامذهب را
فهمیدند پس دانستی اینطور افسادها هم بواسطه
ابلیس بود که در آن نفوس خبیثه ظاهر گردیده
بود و خواستند که خودشانرا پیغمبر جدا نمایند
از دروغ و این تمنای ایشان هم بواسطه
ابلیس بود پس فهمیدی اینطور تمناها هم از
طرف ابلیس است که در عالم ظاهر کرده است که
خلق ضعیف را از راه هدایت دور کرده.

وبدرك اسفل روانه كردد همچنان است ساير
افسادها كه در عالم ظاهر شود كلا از ابليس است
وبواسطه نفس اماره بشواست چون نفس
اماره بشوا بطور مفسد است در عالم حق تعالى
امر فرموده ان نفس اماره بشوا را بكشند چنانچه
در كتاب خود بيان فرموده اُقتلُوا انفُسَكُم
يعني نفوس خودتانرا مظهر ابليس نكنيد تا
انطور افسادها بواسطه نفوس شما در عالم
ظاهر شود وخلق را از طريق حق دور كردانند
بلكه زمانيكه نفوس را كشتيد و از هواهاى
باطله دور كردانيد در همچون وقت رجوع نمائيد

برب

برب خودتان چنانچه حق تعالى فرموده وَتوبُوا
اِلَى بارِئِكُم يعني رجوع نمائيد برب خودتان
ومعلوم شد رجوع نمودن برب عبارة است
ازانكه نفوس را دور نمائى از ابليس يعني علاقه
نفوس را از ابليس قطع كنيد وهواهاى فاسده را
تابع نشويد وان هواها را الهه خودتان نكردانيد
چنانچه حق تعالى در كتاب خود فرموده اَرَاَيتَ
مَن اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ يعني اى پيغمبر نكاه نمكنى
اشخاصها كه خداى خودشانرا هواهاى
خود قرار داده اند چنانچه در سابق اكاه
شدى كه چكونه هواهاى خودشانرا خداى خودشان

نموده اند پس هنگامیکه طریق باطل را که مبنای طریق
باطل از ابلیس است و از اهل سیر و سلوک باطل هم
همچنان
فی الجمله اگاه و مطلع شدی که چگونه اعراض از طریق
حق نموده اند و تابع ابلیس گردیده اند و
نفوس خود شانرا مظهر ابلیس نموده اند و در
طریق باطل سیر و سلوک نمایند و در پرده ظلمت
کفر مستور گشته اند و اولیاء شیطان شده اند
در ملک وجود و بواسطه ایشان نور الهی از
قلوب خلق رفته است و در عالم غفلت شب
روز زندگانی نمایند و بهیچ وجه اگاه نمیشوند
از اعمال بد خود شان و همچنان از اعتقادات
بد

بد و فاسد خود شان و بالکلیه اطاعت نفس
اماره بشو دارند و معلومست بطور سیر و سلوک
از غفلت از حق تعالی میشود و هرگاه غفلت از حق
تعالی نشود و بکلمات حق تعالی رجوع نماید واضح است
از عالم غفلت بیدار شود و میدانند از برای هر
وجود دشمنی است در کنار او که عبارت از نفس است
ان وجود و معلومست دشمن زمانیکه در پیش
ادم و وجود شد لازمست ان وجود بیدار گردد
تا از شر ان دشمن خود را خلاص کند و حال انکه
حق تعالی در لسان انبیا و اولیا خود صلوة الله
علیهم اجمعین خلق را از خواب غفلت بیدار

نموده و آن دشمن که در نفس هر وجود است
شناسانیده و حکم کرده که اطاعت او نکنند
و او را بکشند چنانچه در سابق بیان این معنی
نموده‌ام و قول حق تعالی جل شانه را ذکر نموده‌ام
که فرموده اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ وَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ
پس فهمیدی چگونه حق تعالی عباد خود را آگاه
نموده از آن دشمن و امر فرموده دشمن را بقتل رسانیده
پس قتل نمودن آن نفس عبارت از اعراض نمودن
از طریق باطل است و معلوم است زمانیکه شخص
از طریق باطل اعراض نمود بالقطع رجوع
نموده بطریق حق چنانچه حق تعالی اشاره
نموده

فرموده در این آیه شریفه اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و بعد از
آن فرموده وَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ پس فهمیدی
طریق حق و طریق باطل را و هر دو طریق را
حق تعالی جل شانه در این آیه شریفه بیان فرموده
تا اهل سیر و سلوک آگاه و مطلع شوند اما
طریق باطل فهمیدی عبارت از اطاعت نفس اماره
بسوء است و اما طریق حق عبارت است از قتل
نمودن نفس اماره بسوء و رجوع نمودن بطرف
حق تعالی جل شانه و رجوع بطرف حق تعالی
نمودن را هم لازم است بیان نمایم و بیان
این سر هم لازم گرفته فصل علیحده عنوان

شود و در ان فصل ذکر ان طریق شود که ان طریقرا
طریق خو گویند   فصل بدانکه هر وجود
زمانیکه رجوع بافاق و انفس نمود خواهد
فهمید که از برای این عالم صانع است که این عالم را
از لا من شیء ایجاد کرده و مدبر و مقدر عالم
اوست و جمیع عالم بحول و قوه او قائم است و در
از موجودات در ملك وجود بدون حول و قوه
الهی حرکت نمیتواند بکند و چنین فرض ابدا
در ملك وجود نخواهد شد که موجودی در عالم
امکان دیده شود بدون حول و قوه الهی
در عالم حرکت نماید بعلت انکه هرگاه چنین

فصل

وجود

وجودی فی المثل در ملك وجود فرض کنی که بدون
حول و قوه الهی حرکت کند سؤال میکنیم از تو با این
طور وجود که تو فرض میکنی در ملك وجود ایجاد
وجود او بخود او شده و همچنان جمیع احتیاج
خود را خود رفع میکند و یا اینکه ایجاد وجود
او با ایجاد غیر خود گردیده و رفع احتیاج او را
آن غیر میکند هرگاه گوی ایجاد وجود او بدست
خود است و زمانیکه وجود او موجود گردد بدون
غیر معلوم است جمیع احتیاج او هم بدون غیر
حاصل خواهد شد ابا انطور وجود ایجاد
غیر میتواند نمود یا نه هرگاه میتواند غیر وجود را

هم ایجاد و اختراع نماید معلومست اینطور وجود
در عالم امکان متصرف و مقتدر است و هم هرگاه
بخواهد سایر موجودات را معدوم نماید قادر است
واضحست در همچون وقت اینطور وجود مستغنی
از غیر است و قادر مطلق است و هر وجود در پیش او
ذلیل و عاجز خواهد شد و رواست از برای او که
مدعی الوهیت نماید بعلت اینکه وجود خود مستغنی
از غیر است و همچنان در جمیع احتیاج خود از غیر
خود مستغنی است و سایر موجودات را هم میتواند
ایجاد نماید پس اینطور وجود ادعای
الوهیت کند صدق ادعا نموده و سلطانست

در عالم

در عالم امکان و معلومست اینطور وجود منزه
از اوصاف خلق گردد هرگاه منزه از اوصاف خلق
نگردد واضحست مثل خلق است در احتیاج و حال
آنکه خلق ذلیل و عاجز است در تحت وجودی
که آن وجود را صانع عالم خوانی و جمیع احتیاج
مخلوقات را آن صانع رفع نماید و حال آنکه
فرض تو این بود که این وجود مستغنی است از صانع
و حول و قوه او و همچنان وجود او مستغنی
از غیر است که عبارت از صانع عالم باشد و زمانیکه
متصف بصفت خلق شد فرض تو غلط
خواهد شد یا بفرض تو آنوقت صادق شود

که آن وجود که تو فرض کنی باید منزه از صفات
خلق باشد پس چنین وجود که منزه از صفات
خلق فرض کردی در ملک وجود شریک
صانع عالم خواهد شد در همچون وقت دو صانع
در عالم امکان میشود و زمانیکه دو صانع
و دو خدا شد باز از تو سؤال مینمایم این دو
صانع مساوی میباشند در جمیع قدرت و
سلطنت یا مساوی نیستند هرگاه مساوی
میباشند من جمیع الوجوه و بهیچ وجه من
الوجوه تغایر نیست پس چرا دو وجود
میخوانی بلکه این طور تساوی که من جمیع الجهات است

یک

یک وجود باید بشود دو وجود فرض کردن
غلط است و هرگاه آن دو صانع مساوی نیست
بلکه یکی قادر است و یکی عاجز است معلوم است
عاجز محتاج است بقادر که رفع عجز او نماید
و قدرت و سلطنت و کبریاء آن واحد میباشد
که جمیع احتیاج عالم امکان را و اهل عالم
امکان را رفع نماید پس فهمیدی در ملک وجود
غنی مطلق غیر از ذات حق تعالی جل شانه نیست
و بهیچ وجه من الوجوه موجودی فرض نمیتوانی
نمائی نه در خارج و نه در ذهن که بدون
حول و قوه الهی قائم شود بلکه جمیع موجودات

کلیه از برای آن فعل لازمست بعلت اینکه فعل
الهی از ادراک موجودات بالاتر است و هیچ موجود
بمقام فعل نخواهد رسید چون چنین است
فعل الهی لهذا از برای او مظهری لازمست که اوصاف
خود را در آن مظهر ظاهر نماید تا فیوضات
خود را باهل عالم امکان رساند چون تو آگاهی
مبدأ جمیع اشیا از فعل الهی است چنانچه حدیث
شریف بیان این معنی نماید خَلَقَ اللهُ الأشیاءَ
بالمَشیّةِ وخَلَقَ المَشیّةَ بنفسِها یعنی خدای تعالی
خلق نمود جمیع اشیاء را بمشیّة خود و مشیّة را
بخود مشیّة خلق نموده پس فهمیدی مبدأ

حرکة نماید بحول وقوة خدای تعالی و مؤثر حقیقی اوست
جل شأنه و جمیع فیوضات عالم امکان از التفات
اوست و غیر از او مؤثری در ملک وجود نیست اینطور
اعتقاد اعتقاد اهل یقین است پس زمانیکه
سالک طریق حق یقین نمود که صانع عالم واحد است
و شریک از برای او نیست میداند آن سالک که
از فاعل واحد صادر نشده مگر فعل واحد چنانچه
در آفاق و انفس مشاهده میکنی که از شخص واحد
دو فعل ظاهر نمیشود بلکه یک فعل صادر میشود
چون این معنی را فهمیدی که از فاعل واحد دو
فعل صادر نشده بلکه یک فعل است و مظهر

یکی

جمیع اشیا بفعل الهی است و از فعل حق تعالی خلق
شده ابتداء از فعل الهی است و انتهی هم بفعل
الهی خواهد شد و بهیچ وجه من الوجوه بذات
نیست و طریق جمیع خلق بذات حق تعالی مسدود است
نه عقول و نه افئده انبیا و اولیا و نه عقول سایر
مخلوقات و افئده انسان میتوانند ذات حق
تعالی ادراک نمایند در اهل عالم امکان چنان
مشعر نیست که بتوانند حق تعالی ادراک نمایند
و بهیچ نوع مناسبت و مجانست بحق تعالی ندارند
پس فهمیدی مبدا و ابتداء بفعل الهی است و انتها
هم بفعل الهی خواهد بود چون فعل الهی من

جمیع

جمیع الوجوه کاملست و هیچ نقص در فعل الهی نیست
پس باید مظهر آن فعل من جمیع الجهات کامل باشد
و آن مظهر کلیه باتفاق جمیع اهل اسلام جناب
خاتم الانبیا صلوة الله علیه و آله است و آن
جناب اول المخلوق است که در عالم امکان ایجاد شده
و آن نور مقدس در سیزده هیکل مقدس ظاهر
شد باینمعنی که سیزده نفر وجود از نور او خلق
شد که عبارت از دوازده وصی او باشند چنانچه
هرگاه در احادیث رجوع نمائی میفهمی و در
حدیث صحیح وارد است که ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین از نور جناب خاتم الانبیا

خلق شده است چنانچه شمع را از نور شمع روشن نمایند
این طوران دوازده وصی از نور جناب خاتم
الانبیا خلق شده که اول ایشان جناب مولای
متقیان امیر المؤمنین علیه السلام است و آخر
ایشان جناب حجة الله علیه السلام است که از
نسل جناب امام حسن عسکری علیه السلام است
و الآن وجود مقدس او در عالم موجود است و وجود
عالم بوجود او قایم است و از انظار خلق غایب و
فیوضات جمیع اهل عالم امکان بواسطه وجود
مقدس اوست و آنجناب ان شاء الله ظهور خواهد
فرمود و علامات ظهور آنحضرت در کتب احادیث

مسطور است هرگاه بخواهی رجوع بآن احادیث نما
تا آگاه و مطلع شوی و آنجناب عالم را بعدالت پر کند
بعد از آنکه عالم بظلم پر شده و در عالم توحید الهی را
ظاهر نماید و مدت هشتاد سال سلطنت خواهد
نمود در عالم و بعد از آن مدت شهید خواهد شد
و کیفیت رجعت را[2] بفهمی که چگونه آنجناب ظهور
نماید و علامات ظهور او چیست[3] که حکایت رجعت را
فی الجمله در آن کتاب ذکر شده و در اینجا لازم
نیست دوباره ذکر نمودن خلاصه مقصود
این بود که آن دوازده وجود مقدس از نور آن
جناب خلق شده و ایشان امام و مقتدای جمیع

۲ هرگاه بخواهی ع

۳ و جمع نما بنصرة الطریقه

اهل عالم امکان میباشند و یکیفر هم جناب فاطمه زهرا
صلوة الله علیها است و آن جناب هم از نور جناب
خاتم الانبیا علیه السلام خلق شده و اما امام نیست
وجمیع حقایق انبیاء از شعاع نوران حضرت خلق شده
و از شعاع نور انبیا حقایق انسان خلق شده و از
شعاع نور انسان حقایق ملک خلق شده و از
شعاع نور ملک حقایق جن مؤمن و از شعاع نور
جن حقایق حیوانات و از شعاع نور حیوانات
حقایق نباتات و از شعاع نور نباتات حقایق
جمادات خلق شده است پس فهمیدی خلقت عالم
امکان را که حق تعالی جل شانه چگونه خلق نموده
و اهل

و اهل هیچ مرتبه که بیان شد از دایره خود تجاوز
نتوانند نماید بلکه سیر انسان در دایره خود شان خواهد
بود و هر فرد ترقی کنند در دایره خود شان ترقی
نموده اند و بدایره دیگر قدم نتوانند گذاشت
و این طریق طریق حق است و این طریق را حق تعالی
از خلق خود خواسته است و فرموده است و توبوا
الی بارئکم و اینطور رجوع نمودن بطرف حق تعالی
ثمر دارد و روز بروز ترقی سالک خواهد شد
در بینش انبیا و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین
و مقرب درگاه صاحب طریقت گردد و تو اگاهی
عرض از خلقت عالم عبودیت حق تعالی است

چنانچه حق تعالی در کتاب خود بیان فرموده است
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ
یعنی من خلق نکردم جن و انس را مگر از برای
اینکه عبادت حق تعالی نمایند و این طریق عبودیت
حق تعالی را در پیش اهل شرع شریعت گویند و در
پیش اهل طریقت طریقت گویند و در پیش اهل
حقیقت حقیقت گویند و اهل عبودیت را در
در پیش اهل شرع سالک شریعت گویند و در پیش
اهل طریقت سالک طریقت گویند و در پیش
اهل حقیقت سالک حقیقت گویند و معلوم است
این سه طریق بدون رئیس نخواهد و ان وجود
کامل



کامل که رئیس است در شریعت در اصطلاح اهل
شرع ان وجود کامل را هبه گویند و ان وجود کامل را
در طریقت و حقیقت مرشد خوانند و بدون وجود
انسان خلق کرده اند بعلت انکه زمانیکه طریق
عبودیت فهمیده نشده معلومست که عبودیت
ندارد و زمانیکه عبودیت نشد چنین نفوس گمراه است
از طریق عبودیت کامل باید باشد از طرف حق تعالی
تا خلق را طریق عبودیت الهی اگاه نماید و ان کامل
معلومست باید اداب عبودیت حق تعالی مطلع شود
هرگاه مطلع نشود واصحت کامل نیست بلکه جاهل هست
و جاهل را هم کامل لازم است که هدایت نماید

اسبیل الاحوال بعد هم طریقت

و طریق عبودیه خود تعالی تعلیم او کند و آن کامل انسان
کامل است و اوصاف او را در تحفة الطریقه بیان
نموده ام هرگاه بخواهی اوصاف او را آگاه شوی آن
کتاب تحفة الطریقه نظر کن چون فهمیدی از برای
جهال لا رفیق کامل تا آن جهال را هدایت کند و طریق
عبودیه را نشان دهد و معلوم است آن کامل
در طریق مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام
کامل باید بشود نه در طریق کفر و هرگاه در طریق
کفر کامل شود از اولیاء شیطان است و نه از اولیاء
دین و در جمیع افعال خود و اعمال خود و اقوال
خود حکایت از صاحب شریعت دارد و باوامر

و نواهی

و نواهی او منقاد است و بهیچ وجه من الوجوه
مخالفت ندارد با صاحب شریعت و وجود چنین
کامل در هر عصر و در هر زمان لازم است خواه
در حضور امام و خواه در غیبت امام و هرگاه وجود
آن کامل نشود نور توحید و نور نبوة و نور
ولایت ظاهر نشود چنانچه ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین در خصوص اصحاب خود فرموده
لولا هذه الاربعة لاندرست آثار النبوة والولایة
یعنی هرگاه این چهار اصحاب من نبود آثار نبوة
و آثار ولایت مندرس و کهنه شده بود پس فهمیدی
آثار نبوة و آثار ولایت را زنده کند وجود

کمکین است وهرکاه وجود ایشان نشود
اثار توحید واثار نبوة واثار ولایت مخفی و
مستور است پس هر سالك بخواهد ترقی نماید
باید روی خود را بطرف ان وجود کامل اورد
تا از برای ان سالك ترقی حاصل کردد هرکاه
بخواهد شریعت کامل کردد باید شریعت را
اخذ کند از ان کامل وهرکاه بخواهد طریقت
کامل شود باید سیر در ان کامل نماید وهرکاه
بخواهد کامل در حقیقت کردد باید توجه
باو وجود کامل کند وتواکاه کامل بودن
محض قول نیست وکامل را شناختن هم
کار

کمال اشکال دارد وهنر حیوانی معلوم است انسان
نمیتوانند بشناسند چنانچه اهل سیر وسلوك کفته اند
هنر حیوان کر بدی شاهرا   هم بدبدی کاو وحی الله
واضح است ان کامل بحسب عقل اهل وجود با ان وجود
کفتکو دارد بعلت اینکه مولای ان کامل فرموده
کلموا الناس علی قدر عقولهم یعنی کفتکو نماید
با خلق بقدر عقول خلق ونهی فرموده ائمه
هدی صلوات الله علیهم اجمعین از ان کفتکو
که خلق اعراض نمایند از ان کفتکوا کرچه ان
کفتکو حق باشد چنانچه فرموده ائمه ما
صلواة الله علیهم اجمعین لا تکلموا بما نساع

العقول الى انکاره وان کان عندك عذره یعنی
گفتگو نکنید جز برا کعقول خلق سرعت کند بانکار
او اگرچه عذر ان گفتگو در پیش تو موجود باشد
یا بمعنی که احتیاج زیاد داشته باشی در ثابت
نمودن ان مطلب پس زمانیکه ان کامل بمعنی
اگاه شد و اصحت ان کامل را شناختن کمال
اشکال دارد بعلت انیکه ان کامل با خلق بقدر
عقول ایشان تکلم نماید و زمانیکه بقدر
عقول خلق تکلم نمود و از فوق عقل خلق تکلم
نکرد در همچون وقت و اصحت او را شناختن
کمال اشکال دارد و این بود عرض نمودم که ان

وجود

وجود کامل را شناختن کمال اشکال دارد یا
نگاه بمعنی قول اهل سیر و سلوک را که گویند
در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام
چون اگاه شدی حال ان کامل را که جاهل
نفهمد از اینجا خواهی فهمید خوفان جهال
زمان را که معرفت وجود کامل را حیات توهم
کرده اند که کامل انست که خرق عادت ظاهر کند
و یا اینکه تقدیرات حق تعالی تغییر دهد و یا اینکه
مغیبات بیان کند و یا اینکه اکسیر بخلق نشان
دهد تو ای سالک ملاحظه نما فهم این حیوانات را
زمانیکه مولای ان کامل که عبارت از ائمه هدی

صلوات الله علیهم باشد فرموده اند لا تتکلموا بما
تسارع العقول الی انکاره وان کان عندک عذره
چگونه ان کامل میتواند بحیوانات دو پا چیزی
ظاهر کند که فهم ایشان او را درک نکند و حال
انکه ان کامل را تو جاهل و ملا میخوانی چگونه شود
جاهل با ذی جاهل مخالف باشد و حال انکه سابق
دانستی که مولای مومنان فرموده کلموا
الناس علی قدر عقولهم یعنی هرگاه بخواهید با خلق
گفتگو نمایید چنان با خلق گفتگو کنید که عقول
ایشان متحمل قول شما باشد یا این حکم مولا را
هم ان کامل شنیده یا نه هرگاه گوی شنیده است

چگونه

چگونه میتواند مخالف کند بحکم مولای خود و
مولای ان کامل اجازه نداده که از فهم خلق بالاتر
چیزی بزند یا ان کامل چنان مخالفت تواند
کند که چیزی ظاهر کند در میان خلق که خلاف
طبایع خلق باشد یا خرق عادت معجزه از این
نیست که چیزی ظاهر کنی در خلق که مقتضای
طبیعت خلق با مجاری نیست و در میان
خلق متعارف نیست چنین چیز را خرق
عادت گویند یا اینطور وجود کامل است
بلکه هرگاه درست ملاحظه نمائی اینطور
وجود ناقص است بعلت اینکه او لا مخالف

چون آنجناب بدل ندارد و تو آگاهی که امام
علیه السلام قطب عالم است هرگاه آن وجود مقدس
از عالم برود عالم خراب شود چنانچه دعای
عدیله میخوانی و بوجودک ثبتت الارض والسما
یعنی بوجود مقدس آنجناب صلوات الله علیه
و آبائه ارض و سما قائم گردید و حکمت الهی مقتضی
این نیست که عالم خراب گردد و همچنان هرگاه
آنجناب بسلطنت ظاهر شود باید جمیع
نفوس را بکشند بعلت اینکه تو آگاهی سیصد و
سیزده نفر اصحاب آنحضرت جمع شود آن
آنحضرت ظهور فرماید پس معلوم است

با مولای مؤمنان دارد چون دانستی که مولای
مؤمنان اجازه نداده است زیاده از عقل خلق
گفتگو شود از کجا اجازه رسیده از مولا که خرق
عادة ظاهر کند خصوصا در زمان غیبت
که نور الهی از انظار خلق غایب گردیده که عبادت
از جناب حجة الله علیه السلام باشد و در زمانیکه
آن وجود کامل غایب شد از نظر خلق و خائف
گردید از خلق بعلت اینکه آنجناب روحی
فداه هرگاه ظاهر شود مظلومیت مثل اجداد
طاهرین خود خلق آنجناب را خواهند شهید
کرد چنانچه اجداد طاهرین او شهید نمودند

بجود

در جمیع عالم عدد اصحاب آنحضرت تمام شد که
از جناب ظهور نمیفرماید زمانیکه اسم غنی را فهمید
حال ملاحظه نما میتواند از وجود کامل طوری
ظاهر شود که از طریقه اهل روزکار خود علیحده
شود همانا چقدر خلق بمعرفت در عالم
زندگانی نموده اند و دور از طریقه انسانیت
بوده اند الحاصل از وجود کامل عبارت است
از آن وجود که صاحب ذکر و صاحب علم و حلم
و نباهت و صاحب نزاهت و حکمت باشد
اینطور وجود کامل است باید دست بدامن
او زد تا مقامات عالیه رسید و همه ادوات

با آن وجود مقدس بطور انسانیت باید رفتار
نمود و نه بطور حیوانیت و وجود او را حقیر
و حقیر نباید شمرد بلکه در هر حال با ادب باید
رفتار باید شود بعلت اینکه نوکر مولای متقیان است
اولا اینکه هر خدمت باو شود بمولا خدمت
شده و هر کار با او بی احترامی شود بمولا شده
و در هر حال حسن ظن در حق او باید بشود
و نفس اماره سوء ادب بینش او باید ذلیل
نمود و در مقام رضا و تسلیم باید با او حرکت
و سیر نمود و عاقل را اشاره کفایت کند
والسلام علی من اتبع الهدی فارغ شد

مؤلف این رسالهٔ شریفه فضلعلی ابن خیر الحاج حاجی مصطفی تبریزی فی ۱۴ شهر ربیع الثانی

سنه ۱۲۸۹